

ادوارد لوئیس
کارن آرمسٹرانگ
دیسلاو زیگولسکی

THE CLASH OF

برخورد تمدن‌ها

چالش سنت و مدرنیته

CIVILIZATION

غلامحسین میرزا صالح

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۱	پیش درآمد
	فصل اول
۲۷	پیش از مسیحیت
	فصل دوم
۴۱	پیش از ظهور اسلام
	فصل سوم
۵۹	ارتش امپراتوری ایران
	فصل چهارم
۶۷	نیروی دریایی ایران
	فصل پنجم
۸۷	پگاه و نیمروز اسلام
	فصل ششم
۱۰۷	امپراتوری عباسیان
	فصل هفتم
۱۱۹	خیزش مردمان دشت‌نشین
	فصل هشتم
۱۳۷	دوران پیش از مغول

فصل نهم

۱۴۹ باروت سیاه و دولت‌های خودکامه مدرن

فصل دهم

۱۷۵ دولت

فصل یازدهم

۱۸۵ اقتصاد خاورمیانه

فصل دوازدهم

۲۰۵ گزیدگان دیوانی

فصل سیزدهم

۲۲۱ فرهنگ

فصل چهاردهم

۲۴۵ چالش مدرنیته

فصل پانزدهم

۲۶۱ استحاله

فصل شانزدهم

۲۷۵ سرخوردگی و واکنش

فصل هفدهم

۲۸۱ آرمان‌های جدید

فصل هجدهم

۲۹۷ جنگ بی‌پایان

فصل نوزدهم

۳۱۵ از آزادی تارهایی

فصل بیستم

۳۲۱ سیاست در خاورمیانه

فصل بیستم و یک

۳۲۹	برخورد تمدن‌ها
۳۲۹	مقایسه جمعیت، توان نظامی، تولید ... کشورهای خاورمیانه
۳۶۳	سالشمار وقایع سیاسی و اجتماعی خاورمیانه
۳۷۳	فهرست اعلام
۳۹۳	برای مطالعه بیشتر

SOEBOOK.COM

پیشگفتار

از جمله پیشامدهای شگفت‌انگیز اواخر سده بیستم ظهور بنیادگرایی در میان مؤمنان ستیزه‌جوی ادیان بزرگ بود. نحوه ابراز وجود و تجلی آیین عناصر گاه حیرت‌آور است. آنان عابدان را در مسجد به تیغ گلوله می‌کشند، پزشکان و پرستاران کلینیک‌های سقط جنین را از پای درمی‌آورند، رؤسای جمهوری را ترور می‌کنند و حتی حکومت‌ها را از اریکه قدرت به‌زیر می‌کشند. هر چند شمار بنیادگرایانی که دست به چنین وحشت‌آفرینی‌هایی می‌زنند ناچیز است، اما صلح‌جویترین و قانون‌شناس‌ترین آنان نیز در سرگستگی به سر می‌برند، چرا که حتی با بسیاری از باارزش‌ترین مظاهر جامعه مدرن سر ناسازگاری دارند. بنیادگرایان مجال و فرصت پرداختن به مقولاتی چون دمکراسی، پلورالیسم، بردباری مذهبی، حفظ امنیت، آزادی بیان، جدایی کلیسا و حکومت و جز آن را ندارند. بنیادگرایان مسیحی، کشفیات زیست‌شناسی و فیزیکی در باب منشأ زندگی را نمی‌پذیرند و معتقدند «سفر پیدایش» ابواب علم را بر روی هر موضوعی گشوده است. در ایامی که بسیاری زنجیر اسارت گذشته را از دست و پای خود می‌گشایند، بنیادگرایان بیش از هر زمان دیگر به قوانین منزل خویش روی می‌آورند.

بنیادگرایی منحصر به پیروان ادیان توحیدی نیست. بنیادگرایی بودایی، هندو و حتی کنفوسیوسی هم وجود دارد که فهم و درک نه چندان آسان به دست آمده در مقولات لیبرالیسم را طرد می‌کند، تا به نام دین، جنگ و خوتریزی را رواج دهد و مقدمات حلول مقدسات را به قلمرو سیاست و اختلافات قومی و ملی فراهم سازد.

در سال‌های میانین سده بیستم، چنین تصور می‌شد که سکولاریسم راهی بی‌بازگشت را پیموده و ایمان مذهبی هرگز قادر نخواهد بود بار دیگر نقش مهمی در حوادث جهان ایفا نماید. به نظر می‌رسید انسان‌ها منطقی‌تر شده و آموزه‌های دینی و آئینی را وانهاده‌اند و از این‌که حوزه فعالیت‌شان را محدود به احوال شخصیه و زندگی خصوصی خود کرده‌اند خشنود هستند، اما در اواخر دهه ۱۹۷۰ بنیادگرایان علم طغیان بر ضد چنین هژمونی سکولاریستی برافراشتند و مذهب منزوی را بار دیگر به صحنه بازگردانیدند. آنان در انجام

این کار موفقیت شایانی کسب کردند. اینک مذهب مجدداً مبدل به قدرتی شده است که هیچ حکومتی به آسانی قادر به نادیده گرفتن و بی‌اعتنایی به آن نیست. دین و مذهب اینک بخش‌هایی از دنیای مدرن را فرا گرفته است و نقش مهمی در سیاست داخلی دولت‌ها و امور بین‌المللی به عهده دارد. بنابراین درک و فهم مقولهٔ بنیادگرایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و این که چرا و چگونه در پهنه‌ای چنین گسترده با مدرنیته به چالش برخاسته است.

پروتستان‌های آمریکایی نخستین کسانی بودند که از واژهٔ «بنیادگرایی» استفاده کردند. شماری از آنان در دهه‌های اولیه سدهٔ بیستم خود را بنیادگرا نامیدند تا از پروتستان‌های لیبرال مسلکی دوری‌گزینند که تصور می‌کردند اعتقادات مسیحی آنها به بیراهه رفته است. این گروه از مؤمنان دوآتشه، هدفی جز بازگشت به «بنیادهای» سنت مسیحی نداشتند که برگرفته از تفسیر دقیق کتاب مقدس و دیگر آموزه‌های اصیل بود. در نتیجه مقصود از واژهٔ «بنیادگرایی» چیزی جز اصلاح باورهای دینی و بازگردانیدن آنها به مسیر راستین نبود. همان گونه که از واژهٔ «بنیادگرایی» می‌توان دریافت، بنیادگرایان به شدت محافظه‌کار هستند و شیفتهٔ گذشته، هر چند که شکل و صورت عقایدشان مدرن و امروزی است. پروتستان‌های آمریکایی که قصد بازگشت به گذشته را داشتند، آموزه‌های خود را با بهره‌گیری از شیوه‌های مدرن مطرح می‌کردند. آنان معتقد بودند انگاره‌های موجود مسیحی دیگر نمی‌تواند پاسخگوی جنبش‌های اساسی و اصلاح‌طلبانهٔ مورد علاقهٔ مسیحیان باشد. بنیادگرایان یهودی و مسلمان، برخلاف مسیحیان، چندان دلمشغول آرا و عقاید نیستند. از آنجایی که بسیاری از غربیان فعال که خود را بنیادگرا می‌نامند اطلاعی از اسلام و علم اصول ندارند، در کاربرد واژه بنیادگرایی دچار گمراهی می‌شوند.

در هر عصر و زمانه و در هر سنتی، همیشه مردمانی بوده‌اند که با مدرنیته زمان خویش به چالش برخاسته‌اند. هر چند که بنیادگرایان زمان معاصر با اسلاف خود تفاوت‌هایی دارند. اینان دانش و فرهنگ سکولار را که نخست در غرب پدیدار شد و سپس به سرزمین‌های دیگر سرایت کرد به مبارزه می‌طلبند. جهان غرب بنیانگذار تمدنی بوده است که در تاریخ بدیلی برای آن نمی‌شناسیم، از این روی واکنش مذهبی نسبت به آن نیز بی‌همانند است. جنبش‌های بنیادگرایانهٔ زمانهٔ ما با مدرنیته روابط گریزناپذیر دارد. به سخن دیگر بنیادگرایان از پذیرش علوم عقلی غرب سر باز می‌زنند، اما حاضر به دوری‌گزیدن از آن نیستند و مانند دیگران از دستاوردهای علمی و اجتماعی غربیان بهره‌ور می‌شوند، چرا که تمدن غرب چنان دنیا را دگرگون ساخته است که هیچ مرحله و مقوله‌ای قادر به بازگشت به وضعیت سابق خود نیست.

در عهد باستان نیز استحالهٔ مشابهی، از هفتصد تا دویست پیش از میلاد رخ داد که

مورخان به علت توسعه اندیشه انسانی آن را عصر محوری می خوانند. این دوران خود محصول هزاران سال رشد اقتصادی و در نتیجه تکامل اجتماعی و فرهنگی بود که ریشه های آن در امپراتوری سومریان در جنوب غربی ایران و مصر بسته شد. مردمان هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد، به جای کشت ساده محصول در حد نیاز عاجل خود، توانستند مواد کشاورزی افزون تری جهت مبادله و کسب درآمد اضافی تولید کنند. اقدامی که آنها را موفق به برپایی نخستین تمدن ها، ابداع انواع هنرها و جوامع مدنی گسترده تر و قدرتمندتر مانند شهرها، دولت شهرها و امپراتوری ها ساخت. قدرت در جوامع کشاورزی پیشه انحصاراً در اختیار شاه یا کاهن نبود، بلکه دست کم بخشی از آن در محل دادوستد، یعنی سرچشمه غنای مادی و فرهنگی تبلور می یافت. مردم در این هنگامه تغییر و تحول دریافتند که آیین بت پرستی که در خدمت آمال اسلافشان بود، نمی تواند راهگشای مشکلات دوران خود آنها باشد.

اهالی شهرها و امپراتوری های عصر محوری موفق به کسب دانش و بینش بیشتری شدند، تا جایی که کیش های قدیمی اینکه محدود و کوتاه فکرانه به نظرشان می رسید. آنان به عوض جستجوی خداوند در شماری از الهگان گوناگون، به پروردگاری واحد، آسمانی و سرچشمه تقدس روی آوردند. مردم در این زمان فراغت بیشتری یافتند و قادر بودند زندگی مرفه تری برای خود فراهم کنند و در پی آیین و روحانیتی باشند که چندان با اشکال رایج و رسمی بستگی نداشت. فقدان عدالت اجتماعی از مهم ترین مسائل جوامع کشاورزی بود و استثمار زارعانی که از فرهنگی متعالی برخوردار نبودند. این چنین بود که پیامبران و مصلحان قدم به صحنه نهادند و به انسان ها آموختند که ترحم و دلسوزی به حال دیگران را می بایست اساس زندگی روحانی بشر دانست و این که تقدس و روحانیت را می توان در چهره هر انسانی دید. آموزه هایی که کمک و مراقبت از آدمیان درمانده و مصیبت زده را آزمایشی برای اثبات ایمان واقعی می دانست. در همین روال و در گذار از عصر محوری بود که ادیان شهودی به قصد راهتمایی نوع بشر در جهان متمدن ظهور کردند: آیین های هند و بودایی در هند، کنفوسیوسی و تائوئیسم در شرق دور، یکتاپاوری در خاورمیانه و عقل باوری در اروپا. به رغم وجود اختلافات اساسی در آموزه های ادیان عصر محوری، از وجوه مشترک فراوانی نیز برخوردار بودند. آنان همگی با اتکا بر سنت قدیم کوشیدند تا فکر تنزه جهانی و معنوی را تکامل بخشند و رواج دهند.

ما نیز در روزگار خویش در حال گذار از دوران مشابهی هستیم که ریشه در سده های شانزدهم و هفدهم عصر جدید دارد. از آن ایام مردمان اروپای غربی اقدام به برپایی جامعه تازه ای کردند که به جای وابستگی به اضافه تولید محصولات کشاورزی، متکی به تکنولوژی بود. توأم با دگرگونی های اقتصادی چهارصد سال اخیر، انقلابات اجتماعی، سیاسی و

فکری عظیمی رخ داد که باعث تکوین و ترویج افکار و علوم کاملاً متفاوتی گردید. تحولی که نیازمند دگرگونی بنیادی مذهبی بود. مردم در سرتاسر جهان دریافتند در شرایطی که وضعیت زندگی آن‌ها دستخوش تغییرات شگفت‌آوری شده است، آیین‌های قدیم دیگر راهگشا نیست. لاجرم زنان و مردان معاصر ما در اندیشه یافتن راهی جدید برای تعمید خویش هستند. آنان برای هدایت راهیان تازه، همانند پیامبران و مصلحان عصر محوری، تصمیم به ایجاد گذرگاهی گرفته‌اند، بر اساس الهام از گذشته برای آینده و به سوی جهان مدرن، دنیای نوری که خود بنیان می‌نهند. بنیادگرایی - هر چند به صورت پارادوکس و تناقض آمیز - یکی از همین گذرگاه‌ها است که تاریخ تحول آن را از عصر محوری تا عصر مدرن در این کتاب می‌خوانیم.

بر خورد تمدن‌ها چالش سنت و مدرنیته

دولت و جامعه در خاورمیانه، این کانون برخورد و ستیز تمدن‌ها، که از زمان اورکلدانیان و پادشاهی سومریان در هزاره چهارم پیش از میلاد تا اوایل سده بیستم نامی از آن خود نداشت، در دهه نخست سده بیست و یکم در آستانه تغییرات بنیادی است. تحولاتی که نشانه‌های آن در جای جای این قلمرو باستانی به چشم می‌خورد. سرزمینی که در آن فقر مطلق و ثروت بی‌حساب پایه پای هم فزونی می‌یابد و از نظر سیاسی سلاطین و فرمانروایان مستبد و شورش‌های انقلاب پهلوی به پهلوی هم دارند و هیچ یک از نظام‌های آن مصون از بلوا و کودتا و یا ضد بلوا و کودتا نیست...

جامعه و ساخت سنتی حکومت و دولت در خاورمیانه زیر سایه سنگین نظام تک قطبی اقتصادی-سیاسی جهان مدرن در حال فرو ریختن است و انگاره‌ها و نهادهای جدید در حال شکل گرفتن. فراگردی که فروپاشی بساط طالبانی و سقوط رژیم بعثی عراق سپیده دم آن است... دگرگونی که تاریخ مصیبت بار آن را از عهد عتیق تا عصر جدید در این کتاب می‌خوانیم.